

# چهارمین کنگره بین المللی مارکس

تراب حق شناس

کنگروه بین المللی مارکس که هر سه سال یک بار در دانشگاه پاریس ۱۰ (نانتز) برگزار می شود، کنگره چهارم خود را از ۲۹ سپتامبر تا ۲ اکتبر ۲۰۰۴ برگزار کرد. کنگره های پیشین در سال های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۸ و ۲۰۰۱ برپا شده بود. کنگره به ابتکار مجله اکتوئل مارکس و با همکاری مؤسسه مطالعات فلسفی ایتالیا و شهرداری شهر نانتز و به مدیریت ژاک بیده استاد فلسفه در دانشگاه نانتز بود. بیش از ۲۰ مجله تئوریک چپ مارکسیستی از قاره های مختلف و صدها محقق در این کنگره شرکت داشتند و تعداد پرشماری از مقالات و مباحث را که برشماری آنها در اینجا امکان ندارد در جلسات عمومی و نیز در کارگاه ها به بحث گذاشتند، جمعاً ۳۴۵ مقاله و بحث. در هر کنگره حدود هزار نفر از کشورهای مختلف شرکت می کنند. متن بسیاری از مقالات را میشد همانجا به صورت پلی کپی تهیه کرد. علاوه بر این، امسال در پلنوم ها ترجمه همزمان انگلیسی - فرانسه و برعکس و نیز فیلمبرداری از سخنرانی های پلنوم برای یک کانال تلویزیونی انجام می شد.

بحث ها به بخش های علمی زیر تقسیم شده بود: فرهنگ، حقوق، محیط زیست، اقتصاد، مطالعات مارکسیستی، تاریخ، فلسفه، مناسبات اجتماعی جنسیت، علوم سیاسی، سوسیالیسم و جامعه شناسی و مباحث گسترده ای از جمله به آمریکای لاتین، چین امروز و اقتصاد آن اختصاص داشت. در فراخوان این کنگره که با شعار «جنگ امپراتوری، جنگ اجتماعی» چند ماه پیش منتشر شده بود از جمله می خوانیم: «در این آغاز قرن، یورش جنگ افروزانه امپریالیسم و خشونت کاپیتالیستی در اغتشاش کشورهای جنوب - که حکم طعمه و شکار دارند - بازتاب یافته و چشم اندازی که گمان می رفت پس از فروپاشی بلوک های متخاصم به صلح و آرامش گراید، آشکارا واژگون گردیده است.

ایالات متحده خود را به رهبری هژمونیک منصوب کرده و مجموعه قدرت های شمال را به پیوستن به نظامی جهانی مبنی بر کالایی کردن و سود کشانده است؛ نظامی که به نام آن می کوشند حقوقی را که کارگران و زنان به چنگ آورده اند و تضمین هایی که برای شهروندان به رسمیت شناخته شده و بالاخره کلیه اشکال همبستگی اجتماعی را که طی دو قرن با انقلاب ها و مبارزات اجتماعی بنا گردیده از میان بردارند. آنچه در مخاطره قرار دارد، همانا آینده آن جهش بزرگ تاریخی رهایی ست که ریشه در انقلاب فرانسه، جنبش کارگری و پیکار خلق های استعمارزده دارد.

امروز بسیج تمام نیروهای فکری و ذهنی ضروری ست تا به رازگشایی و رودررویی با رخدادهای پرداخته، آینده را طرحی نو دراندازند.

خطاب فراخوان ما به پژوهشگران در رشته های گوناگون و به جمع های تحقیقی ست، چه دانشگاهی باشند، چه جز آن؛ به همه کسانی ست که خود را در این آرمان مشترک تعریف می کنند...».

در زیر به برخی از عناوین مقالات و بحث ها اشاره می کنیم:

- سمیر امین: انقلاب تکنولوژیک در مرکز تضادهای سرمایه داری فرتوت قرار دارد

- سمیر امین: درباره چین: «سوسیالیسم بازار» مرحله ای در یک گذار طولانی سوسیالیستی یا میان بر به

سرمایه داری؟

- ژاك بیده: چند تز درباره امپریالیسم، امپراتوری، دولت - جهان
- دومینیک شومیلیه ژاندرو: حقوق بین المللی و جنگ
- آلكس كالینیکوس: خشونت از بالا، قدرت از پایین
- ژان لوژکین: مناسبات نوین طبقاتی و بحران سیاست در سرمایه داری اطلاعاتی
- الن ارنو: ایالات متحده: از استراتژی های حفظ هژمونی تا هوس امپراتوری
- پی یر سالاما: آمریکای لاتین، وام ها و وابستگی مالی دولت
- شیمشون بیشلر: سرمایه داری فراگیر اسرائیل
- رامین معتمد نژاد: توسعه و بحران های سرمایه داری در ایران بعد از انقلاب: پایه های سیاسی و پیامدهای اجتماعی

- الن بهر: برای کنار گذاشتن مفهوم امپریالیسم
- سمیر امین مرحله نوین گسترش سرمایه داری جهانی شده
- فرانسوا شنه: مرحله کنونی سرمایه داری را بر اساس کدام پایه های تئوریک باید تفسیر کرد؟
- میشل هوسون: اقتصاد جهانی یا... ادامه جنگ به وسایل دیگر
- کلود سرفاتی: میلیتاریسم در وضعیت کنونی امپریالیسم
- روبر رولینا: امپریالیسم، توسعه و تئوری وابستگی در آمریکای لاتین
- سوسومو تاکه ناگا: چاپ ژاپنی مجموعه آثار مارکس - انگلس
- دومینکو لوسوردو: مولتی تود یا بلوک تاریخی. چرا امروز گرامشی مطرح است؟
- استفان گاندلر: والتر بنیامین و بازسازی ماتریالیستی تاریخ
- دانیل بن سعید: خلق، طبقات و مولتی تود (توده ها با همه چندگانگی شان، توده متکثر)

از بین سخنرانان، ژرژ لابیکا با کتاب جدیدش «دموکراسی و انقلاب» [با شعار دموکراسی برای انقلاب و انقلاب برای دموکراسی]، تونی نگری با مباحثی که پیرامون امپراتوری و کتاب جدیدش «مولتی تود» برانگیخت و پاسخ کالینیکوس، ژاك بیده و دیوید هاروی به او، همچنین بحث آکادمیک اتی ین بالیبار در مقایسه لنین و گاندی و مداخله سمیر امین و تونی آندره آنی در بحث پیرامون تحولات چین و بالاخره بحث کریستین دلفی درباره نژاد، کاست و جنسیت در فرانسه از لحظات پرشور و غنی کنگره بود.

به اختصار باید افزود که انعقاد چنین کنگره ها نشان می دهد که به رغم اختلاف نظرها و سطح صرفاً آکادمیک و رفرمیستی بودن برخی بحث ها، تلاش مجدانه و صمیمانه برای خروج از چارچوب سرمایه داری در پرتو آراء مارکس و دستاوردهای مارکسیسم در جهان ادامه دارد و اینکه چنین کنگره هایی بر اساس سنتی نوستالژیک برپا نمی شود و کسی هم خیال ندارد به راه حل معجزه آسایی یک شبه دست یابد. مهم مقاومتی ست، در اینجا تئوریک، در برابر تهاجم سرمایه در همه ابعاد آن، که با حوصله و روشن بینی و نقد علمی باید ادامه یابد. این تلاش طبعاً در سرزمین هایی که مهد پیدایش و تکامل مبارزات کارگری و سوسیالیستی بوده (اروپا و آمریکا) بسیار زنده و غنی ست.

چنانکه عنوان کنگره (جنگ امپراتوری، جنگ اجتماعی) نشان میدهد، در اغلب کارگاه ها و به ویژه جلسات عمومی مسأله تجاوز امپریالیستی آمریکا به عراق و نیز حمایت این فراقدرت از اسرائیل در اشغال و ویرانی فلسطین همواره حاضر بود. همچنین مسأله تحولات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی چین در آمریکای لاتین دو موضوع برجسته کنگره بود.

سرانجام یادآوری کنیم، همان طور که برخی از مقالات کنگره های پیش به فارسی ترجمه شده و تاکنون در سه جلد انتشار یافته ([www. peykarandeeesh.org](http://www.peykarandeeesh.org)) گزیده ای از مقالات این کنگره نیز به کتابخانه فارسی زبان تقدیم خواهد شد.

در پایان این گزارش کوتاه، مصاحبهء اومانیته را با ژرار دومنیل، یکی از برگزارکنندگان کنگره، می خوانید:

## **مصاحبه با ژرار دومنیل:**

**شما مدیر پژوهش در مرکز مطالعات علمی فرانسه هستید و همراه با دومینیک له وی بخش اقتصادی کنگرهء بین المللی مارکس را اداره می کنید. مضمونی که در همهء کارگاه هامشترك است مضمون امپریالیسم است. به چه دلیل این مفهوم برای درك منطق های سلطهء اقتصادی جهانی همچنان کارایی دارد؟**

- به نظر ما امپریالیسم مرحلهء خاصی از سرمایه داری نیست، بلکه خصلت عام این شیوهء تولیدی ست. اشکال این امپریالیسم در جریان دگرگونی های خود سرمایه داری تغییر می کند: در آغاز، اشکال تجاری به خود گرفت و سپس برپایی مستعمرات یا تحت الحمایه ها شکل دیگری از آن بود. «امپراتوری ها» از این به بعد، خصلتی غیر صوری و بی شکل (informel) دارند. به طور کلی، منظور از این مفهوم سلطه ای ست که قبل از هرچیز، هدف از آن بهره برداری اقتصادی ست. در همهء موارد، خشونت يك خصلت تعیین کنندهء آن است. این خشونت ممکن است جنبهء اقتصادی ساده داشته باشد مثلاً تحمیل گشودن مرزهای تجاری و مالی بین کشورهایی که در مراحل توسعهء بسیار نابرابری قرار دارند، برای مثال، ایالات متحده و مکزیك. پیامدهای چنین رابطه ای برای کشور کمتر توسعه یافته فاجعه بار است. اما این خشونت می تواند اشکال بسیار صریح و شدیدی نیز به خود بگیرد مثل براندازی و جنگ. این نوع سلطه معمولاً با همکاری طبقات مسلط (یا بخش هایی از این طبقات یا باندهای مسلط) این کشور صورت می گیرد، مانند آنچه در آمریکای لاتین دیده ایم. سودهای کلانی از کشور کمتر توسعه یافته به کشور مسلط منتقل می شود، یا مستقیماً مانند بهرهء وام ها یا غیرمستقیم مثلاً در نتیجهء سقوط بهای فرآورده هایی که کشور تحت سلطه صادر می کند.

امپریالیسم در خلأ حرکت نمی کند. تمام کشورهای توسعه یافته در این سازوکارها شرکت دارند، از جمله فرانسه. در این اردوی امپریالیستی، ایالات متحده موقعیت هژمونیکی دارد که تنش بین امپریالیست ها را تخفیف می دهد. این مفهوم نه تنها کهنه و باطل نشده، بلکه قدرت توضیحی کاملی در برابر جهان سرمایه داری معاصر دارد.

**دربارهء دورهء معروف به «سی سال شکوهمند» (از ۱۹۴۵ پایان جنگ جهانی دوم تا شوک نفتی ۱۹۷۳) که برخی آن را بعدها عصر طلایی رشد در جوامع غربی نامیده اند نیز شما معتقدید که با اعمال خشونت رقم خورده است، یعنی خشونت اقتصادی، جنگ و حتی براندازی. از پایان این دوره به بعد، چه مراحل نوینی را می توان در مناسبات بین توسعهء اقتصادی و خشونت در مقیاس بین المللی تشخیص داد؟**

- دورهء رشد قوی اقتصادی پس از جنگ دوم جهانی در سال های ۱۹۷۰ به پایان می رسد، در حالی که کشورهای سرمایه داری پیشرفته وارد مرحله ای از بحران ساختاری می شوند. سالهای ۱۹۸۰ با ظهور نظم

اجتماعی نوینی مشخص می شود که به آن درست یا نادرست «نئولیبرالیسم» می گویند. هدفی که نئولیبرالیسم دنبال می کند برقراری مجدد درآمدها و قدرت برای طبقات مسلط است و بدین معنا، به ویژه در ایالات متحده بسیار موفق بوده و قله این هرم درآمدها شاهد رشدی عظیم بوده است. نئولیبرالیسم هرگز مدل توسعه نبوده، هرچند به این عنوان آن را به دیگران تبلیغ کرده اند.

مدلهای معروف به «جایگزینی واردات» که توسعه هم‌آهنگ اقتصادهای کشاورزی و صنعتی را مورد نظر داشت، با گشایش مرزهای تجاری و مالی که نئولیبرالیسم [به کشورهای کمتر توسعه یافته] تحمیل کرد درهم شکسته شد. در جهان، منطقه نمونه از این لحاظ، آمریکای لاتین است (به استثنای شیلی). رشد داغان شده است و جامعه‌ها غالباً متلاشی گردیده اند. بنا بر این، به تعبیر «خشونت نئولیبرالی» می توان اصطلاح «ویرانگری» را نیز افزود.

استثنائی که غالباً پیش می کشند نمونه چین است (و با درجه کمتری هند) که از پایان سالهای ۱۹۷۰ رشدی سریع داشته اند. اگر چین دانسته است که چگونه توسط رفرم هایش، نیروی کار ارزشمند و نرخ مبادله به شدت پایین نگهداشته اش، خویش را ماهرانه در تقسیم بین المللی کار جا بدهد و تا امروز توانسته است با کنترل تجارت بین المللی اش و قاعده مند کردن حرکت سرمایه ها در برابر نئولیبرالیسم مقاومت کند، استثنائی است که قاعده را تأیید می کند. ادامه نخستین گام ها در جهت قواعد نئولیبرالیسم، از جمله ورود به سازمان تجارت جهانی با این خطر می تواند همراه باشد که این مسیر را متوقف کند.

**تحلیل های متعددی «انحطاط» ایالات متحده را پیش بینی می کنند. آیا تحکیم قدرت توسط جنگ نشانه ای است از انحطاط یا اینکه صرفاً بیان رابطه ای ذاتی و مکانیکی بین جنگ و نظام سرمایه داری؟ آیا می توان از «بحران» هژمونی ایالات متحده سخن گفت؟**

- ایالات متحده آن برتری را که بر سایر کشورهای سرمایه داری توسعه یافته در پایان جنگ جهانی دوم به دست آورده بود دیگر دارا نیست. علت آن است که اروپا و ژاپن عقب ماندگی خود را جبران کرده اند. پس از جنگ دوم تنها مانع در برابر ایالات متحده وجود شوروی (به عنوان امپراتوری متقابل) بود. [اما] سی و پنج سال بعد، تحمیل نظم نوین اجتماعی و جهانی نئولیبرالی بسیار بیشتر به زیان اروپا و ژاپن بوده تا آمریکا، و موقعیت ایالات متحده را در رابطه با متحدانش تقویت نموده است.

سقوط امپراتوری شوروی به نحوی هنگفت به این بهبود وضعیت ایالات متحده یاری رساند. در این وضعیت نوین امپراتوری، ایالات متحده بسیار نیرومند است. امروز صحبت از «انحطاط» ایالات متحده به نظر من، خیالات خویش را به جای واقعیت تلقی کردن است.

با وجود این، مسیری که هم اکنون اقتصاد و جامعه ایالات متحده می پیماید سرشار از خطراتی است که کجروی های درونی اش به بار خواهد آورد. مرفه ترین اقشار در مسابقه دیوانه وار مصرف درگیرند و عملاً از پس انداز دست کشیده اند و این انحرافی است بسیار خطرتر از کسر بودجه ای که آنجا شکل می گیرد. در ارتباط با همین امر، این کشور بسیاری از آنچه صادرات داشته باشد واردات دارد که خود باعث خروج دلار می گردد. این عدم موازنه خارجی باعث صعود شدید دارائی های مالی متعلق به خارجی ها (سهام، اوراق قرضه، اوراق خزانه، شریک شدن در شرکت ها) در اقتصاد ایالات متحده می شود که اینان دلارهای خود را مجدداً در آن سرمایه گذاری می کنند. اگر دارائی های خارجی ها را با کل محصول سالیانه ایالات متحده مقایسه کنیم، از این به بعد ۷۵ درصد آن را دربر می گیرد، حال آنکه مجموع دارائی های ایالات متحده در دیگر مناطق جهان که رقمی هنگفت هم تشکیل می دهد، به تناسبی بیش از ۳۵ درصد نمی رسد. قرض خانواده ها بسیار زیاد است و همچنان

افزونتر می شود. چنین مسیری نمی تواند ادامه یابد و باید آن را اصلاح کرد و این امر اقتصاد آمریکا را با خطرات رکود یا بحران عمیق تر و زیر سؤال بردن حتی همان اهداف نئولیبرالیسم، یعنی چنان که گفته ایم، ثروتمند شدن طبقات مسلط، رو به رو می سازد.

در زمینه ای دیگر به «بهره های» منفی چیزی باید توجه داشت که از ده ها سال پیش و حتی از زمان پیدایش این کشور، خجولانه «سیاست خارجی» ایالات متحده می نامند. این سیاست ها باعث مقاومت ها و حتی کینه توزی روزافزون در اقصی نقاط جهان شده است. امپریالیسم ایالات متحده تنها به شدیدترین و غالباً «افراطی ترین» مخالفت ها که نمی توانسته آن ها را نابود کند [عملاً] امکان بقا داده. دلیلش این است که هر دموکراسی که به نوعی به مخالفت با آمریکا بپردازد یا دست کم خواستار استقلال (به ویژه در اداره منابع اش) باشد در قدم اول واژگونش می کنند. با چنین میراث تاریخی ست که دولت بوش کشور خود را به يك ماجراجویی پرخطر در خاور میانه کشانده و چنگ انداختن اسرائیل بر فلسطین را هرچه بیشتر تأیید نموده است. پیامدهای این امر می تواند هولناک باشد. این نه «بحران» بلکه جنون است، اما جنون غیر از پیری و خرفتی ست. امپریالیسم ایالات متحده هنوز قدرت ادامهء حیات دارد.

مصاحبه کننده داوید زربیب

ترجمه از روزنامهء اومانیته ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۴